

لیلی مصطفوی کاشانی

سفری به یونان

مقاله زیر کوتاه‌شده‌ای است از سفرنامه خانم مصطفوی کاشانی به بلاد یونان جهت شرکت در سمپوزیوم بین‌المللی اسلام و مسیحیت ارتدوکسی که به دلیل محدودیت صفحه‌های مجله، ناگزیر به چاپ گزیده و نه حتی گلچینی از آن شدم با پوزش از خوانندگان و نویسنده.

بدون تردید جهان گسترش می‌یابد، انسانها بیشتر و شهرها بزرگتر و ابزارهای تازه اختراع می‌شوند و این درحالی است که جنگها وحشیانه‌تر و قربانیان جنگها افزون‌تر می‌شوند. آیا اسلام و مسیحیت ارتدوکسی هر دو خود را با دنیایی جدید و مسایل مشترکی مواجه یافته‌اند که می‌خواهند بدین ترتیب مرزهای اعتقادی را درهم شکسته و به نام اشرفیت انسان و رابطه آن با خداوند از اعماق دل بیا یکدیگر صحبت کنند؟

یونانیها با همان هلنیها با تمدن کهن و باستانی، روزگار شرک را پشت سرگذاشته و طی دوران مسیحیت با مفاهیم آزادی و بردگی و شکوه و رنج آشنا شده‌اند. تمدن ۷۰۰۰ ساله یونان به دو دوره شرک که ۵۰۰۰ سال به طول انجامید و دوره مسیحیت با تمدن و فرهنگ ارتدوکسی که به ۲۰۰۰ سال می‌رسد تقسیم شده است؛ و بی‌جهت نیست که تمدن یونان را تمدن یونانی - مسیحی^۱ می‌خوانند.

به‌نظر می‌رسد هوا در آتن سخت و آفتابی است. در این سرزمین کوهستانی چشم‌انم در جستجوی الیمپوس در شمال غربی پلویپونزه مقرزئوس خدای خدایان است. طی قرن هشتم قبل از میلاد، بازرهای المپیک هر چهار سال یکبار به افتخار زئوس صورت می‌گرفت. این المپاد از فضیلت و روح دینی برخوردار و هدف آن تربیت جسم و روح انسانهای کامل برای دفاع از سرزمین و آزمایشهای اخلاقی و اعتقادی بود. از همین روی بازمانندگان این سنت کهن آن را دوباره مجدداً در آتن در سال ۱۸۹۶ انجام دادند.



برای گفتگو با مسیحیت شرقی عازم کشوری بودم که روزگاری تمدن آن در صف مقدم دنبال غرب قرار داشت. بر فراز افقها قرار می‌گیرم. نگاهی کیهانی به اطراف می‌اندازم. گویی هزاره‌ها در مقابل دیدگانم رژه می‌روند.

از خود می‌پرسم آیا در جوامع آشوب‌زده امروزین برقراری این نوع دیالوگها بهترین راه‌نما برای بازگشت به اصول و آموخته‌های ناب الهی نیست؟ آیا واقعاً در کنار ارتدوکسهای یونان با بهتر بگویم همان کلیسای شرقی می‌توان به بنیادهای مشترک تفکر الهی دست یافت؟ طی تاریخ چه بسیار سوءتفاهمها که به علت رویدادهای ناگوار بین اسلام و مسیحیت به وجود آمده است. به علاوه با نفوذ استعمار غرب، ذهنیت مسلمانان با مسیحیت غرب به مراتب آشناتر است تا با مسیحیت شرقی.



تفکر فلسفی با افلاطون و ارسطو ارتقا یافت، بی جهت نبود که آباء کلیسا با مطالعه فلسفه یونان نگرش مثبت خود را نسبت به آن در رابطه با مسیحیت یادآوری می‌کردند. قدیس بازیل کبیر، اسقف کاپادوسیا در قرن چهارم به جوانان موعظه می‌کرد که تفکر فلسفی یونان کلاسیک همانند شیرۀ گل است برای زنبور عمل. کلمات مقدس در اوآن قرن سوم میلادی نیز فلسفه یونان را همپای شریعت دانست که یهودیان را تعلیم داد تا برای ظهور مسیح آماده شوند.

به سال ۳۳۴، آن هنگام که اسکندر با سی هزار سرباز برای فتح آسیا از داردانل می‌گذرد، می‌رسیم. در ادبیات غرب پیش از حد با واژه هلنیسم، یا عصر گسترش زبان و تمدن یونان در آسیا، پس از فتوحات اسکندر در فاصله قرنهای چهارم تا دوم میلادی برخورد کرده‌ایم. ولی ناگفته نماند این عصر طلایی، دوران ضعف و فتور به همراه داشت. این برخوردها آن چنان بالا گرفت که روم را به مداخله واداشت. و بدین ترتیب یونان در اواسط قرن دوم پیش از میلاد توسط رومیها اشغال شد. به اقتضای شوق زیادی که به کشف دنیای قدیم دارم. چه بسا که دربارۀ (Pax Romana) یا همان «قرارداد رومی» فکر کرده‌ام. در حقیقت، تهاجم روم به یونان به تهاجم فرهنگی یونان به روم منتهی شد و نتیجه آن گسترۀ عظیم امپراتوری رومی - یونانی،^۲ از شمال اروپا تا شمال آفریقا و تا منتهی شرق آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه بود. طولی نکشید که به قوانین و قدرت سازماندهی رومیها از پکسو و فرهنگ و زبان یونانی از سوی دیگر، عامل سوم یا همانا تعالیم حواریون عیسی مسیح نیز اضافه شد. از خود می‌پرسم که آیا ضمیر ناخودآگاه یک یونانی واقعاً خدای مسیحیت را نیایش می‌کند یا زئوس یونان یا ستان را؟

به هر حال با آمدن حواریون، روح یونانی که در سرایش فنا قرار گرفته بود با آشنایی با اصول خدشناسی و رسوم کلیسای جانی دوباره گرفت. زبان یونانی که قرن‌ها بر فلسفه فرمانروایی کرده بود، وسیله انتقال ادبیات مسیحی و شعایر این کیش نوین شد.

آن‌گاه که هوایما می‌رود تا در فرودگاه آتن بر زمین نشیند سعی می‌کنیم تا خاطرات برخاسته از انحصار گوناگون را فراموش کنیم و به چشم انداز وسیع کوهها و دریاها بنگرم. بین شبه جزیره یونان و قبروت دوست و ایست جزیره وجود دارند که دریای اژه را خالدار کرده‌اند. سواحل زیبا و دارای آتشفشانهای طبیعی و آرامی هستند.

افسوس که رؤیای پردازی من انتهای ندارد. به هنگام پیاده شد از هوایما، ورود حواریون عیسی مسیح را به سرزمین یونان برای بشارت پیروزی بر مرگ و رستاخیز عیسی مسیح مجسم می‌کنم. آنان چهل روز پس از مصلوب شدن عیسی بر فراز کوه زیتون در اورشلیم شاهد رستاخیز وی به بهشت بودند. آیا یونان مشرک در آن روزگار در انتظار ستیغاری بود؟ پژواک پیشگوی سیبیلیس^۳ آن شاعر مشرک یونان را از لایه لای اعصار می‌شنوم:

آن‌گاه که همه چیز خاک می‌شود
آن خدای ابدی

یافتن فراز و نشیب پیچیده یونان آسان نیست. برای شناخت حیات یونان هم تأثیر متقابل عناصر فرهنگی و هم سیر تکامل و انحطاط یونان را باید دانست. یونان را به نام سرزمین فیلسوفان می‌شناسند. از قرن هفتم تا ششم قبل از میلاد یاد فیثاغورث، طالس میلئوس و مرید وی آناکسیماندر از فلاسفه مناقبل بر صفحات تاریخ می‌درخشند. هراکلیئوس را به عنوان مهمترین فیلسوف ماقبل سقراط می‌شناسند. هراکلیئوس اولین کسی بود که اعلام داشت جهان دایم در حال تغییر است بجز «کلمه»^۴ یا همان اصل الهی که جهان را در حالت هماهنگی نگه می‌دارد.

شاید تصادفی نباشد که در همان شهر آفس از مستعمرات منجم یونان، جایی که هراکلیئوس وجود «کلمه» را درک کرد، پنج قرن بعد یوحنا مقدس در انجیل چهارم اعلام کرد: «در آغاز کلمه بود» (یوحنا: ۱:۱).

علاوه بر اهمیت فلسفه در حیات معنوی یونان، اواخر قرن ششم را دورۀ تولد دموکراسی و قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد را آغاز عصر کلاسیک می‌دانند. براسنی فراموش کرده‌ام که در این دوره یونان دشمن دیرینه ایران به شمار می‌رفت. پیروزی یونان بر ایرانیان در جنگ ماراتون در سپتامبر سال ۴۹۰ قبل از میلاد و جنگ سالامیس در اوت ۴۸۰ از وقایع تاریخی آن دوران است. ماراتون، همان سرباز ساده، بالا فاصله پس از جنگ دوان دوان ۲۲ کیلومتر را تا آن طس کرد تا خبر شکست ایرانیان را به دیگران دهد. وی فریاد می‌زد: «ما پیروز شدیم» و بعد بالا فاصله می‌میرد. دیگر نمی‌خواهم به جنگهای ایران و یونان یا بزرگترین رویداد تاریخ عصر کلاسیک بیندیشم. ولی گویی مبتنیادس فرمانده سپاه یونان یا همان اولین استراتژ اروپا در مقابل چشمانم کلاه خود خود را تقدیم زئوس می‌کند.

به هر حال قرن پنجم را قرن آزادی، قرن افتخار و قرن طلایی یونان می‌دانند. هومر در ایلپاد گفته بود که بهترین خصلت آن است که از سرزمین پدری دفاع کنیم. چرا دفاع از این سرزمین پدری آن چنان شدید و خونین بود؟ مگر نه اینکه ایرانیان آن را کاملاً ویران کرده و آکروپلیس را سوزانده بودند؟ با این حال پریکلئس توانست تمدن آتن را دوباره به اوج رساند.



کشیش و راهب، در این مبارزات شرکت کردند و به شهادت رسیدند. گرگوری پنجم، پاتریخ قسطنطنیه به دار آویخته و جسدش به آبهای سفر سپرده شد. یک کاپیتان یونانی جسد را از آب درآورد، و اکنون مومیایی آن در موزه متروپولیس آتن نگهداری می‌شود. مجسمه قدیمی گرگوری پنجم در مقابل دانشگاه آتن دیده می‌شود.

پس از استقلال یونان، نآرامیها طی جمهوریت و سلطنت، همچنان ادامه داشت و با جنگ جهانی دوم و اشغال سه‌جانبه آلمانی سرزمین توسط آلمان، ایتالیا و بلغارستان مجدداً به مقاومتی حماسه‌آفرین منجر شد. با پایان گرفتن جنگ آتن دوباره شاهد جنگهای خیابانی و سنگرندیهای بسیار برای استادگی در مقابل حملات مسلحانه گروههای کمونیست شد. می‌گویند در این مبارزات خیابانی در حدود ۲۷۵ کشیش کشته شدند. شورهای خوبار کمونیستها یا همان جنگهای چریکی برادرانه تا سال ۱۹۴۹ ادامه داشت. گفته می‌شود که یونان تا مبارزات خود در جنگ جهانی دوم و جنگهای کوهستانی ۱۹۴۶ - ۱۹۴۹ سپر بلای اروپا در مقابل هجوم کمونیسم قرار گرفت. یونان دنیای آزاد را نجات داد و خود پس از آن افتان و خیزان پیش می‌رود.

برهنه آرام آب درون قابلق نشسته و به دور دستها خیره شده‌ام. میدانی آکنده از جمعیت را درآتن می‌بینم. مگر نه اینکه مسیحیت همه اختلافهای زمینی حتی بردگی را جزئی و رودگذر می‌نمایاند؟ ولی به نظر می‌رسد که حماقت رستگاران از روح و بعداشی روزگار به ستوه آمده‌اند. جزایان از بگسو و پنیس از سوی دیگر همه می‌کنند. صدای اینجار بسمت در جایی فربه به پنجره‌ها می‌گوید. از افتقهای بیکران گذشته روزهای افتخار آفرین آتن و مشعلهای المیباد نمایان است و شعار مرگ یا پیروزی جنگهای استقلال طلبانه به گوش می‌رسد. در آن دور دستهای تاریخ اربابها نگهداشته می‌شوند، پارتیزانها تفنگ بر دوش دارند، اربابها جنازه‌ها را حمل می‌کنند، ناقوسها به صدا در می‌آیند، فریاد مرگ شنیده می‌شود. در یونان آتش سوزی، کشتار، جنگ، پیروزی و شکست، انقلاب و کودتا همه و همه آمده و رفته‌اند و از آن دریا یک قطره آب هم کم نشده‌است. انسانها، هم ساختن را یاد می‌گیرند و هم خراب کردن را. پیام افتتاحیه سمپوزیوم سه روزه اسلام و مسیحیت ارتودوکسی در گوشه‌هایم طنین انداز است: «باید تا مسک به پیام نهایی و حقیقی اسلام و مسیحیت یا همان توحید و عدالت به کمک مظلومان و ضعیفان شتافت»

اگر کلیسای رومن کاتولیک با همان کلیسای لاتین یا بهتر بگویم واتیکان را از شاعرکارهای تاریخ در پرورش تمدن جدید ندانیم و اگر

مبدأ دلاویز و بی‌شکوه به شتافتن را بیاوریم، ۱۸۳۰ سال پیش از این
مطابق به زمان استقلال و به شتافتن به این تاریخ تمدن است
به این دلاویز شتافتن به این تاریخ تمدن است
شکست خوردن تاریخ به این تاریخ تمدن است
به این تاریخ شتافتن را به این تاریخ تمدن است

آتش حیات را که خود افروخته است خاموش می‌کند همان خدا باردیگر، انسان را باز می‌آفریند سپس داوری فرا خواهد رسید داور همان خداست که داوری آغاز می‌کند

«از کتاب «قوانین و نهار حواریون» به قلم کلمان رم که متن آن از یونانی باستان به انگلیسی ترجمه شده است»

با ورود به آتن با جلوه‌هایی از تمدنهای گوناگون روبرو می‌شوم. شتابان برای مراسم افتتاحیه دیالوگ عازم محل برگزاری سمپوزیوم می‌شوم. گویی در خلاء بیخودی دنیای الحاد و تباهی اسپکوز قرار گرفته‌ام.

ظاهراً آتن اعتصاب زده امید چندانی به صلحی که بزودی فرا خواهد رسید، نداشت. به هر حال ناپستی فرصت را برای بازدید از شهری که در خلال حوادث روزگار بتدریج بر من آشکار می‌شد از دست می‌دادم. مسافر امروزی با پیچیدن خیابانهای سربالا و سوزیر و با

گذر از راههای پیچ در پیچ و کوچه‌ها و معابر در زیر روانهای سابه‌دار، از یافتن معابد باشکوه که برخی از زیر خاک بیرون آورده شده‌اند، سیر نمی‌شود. آتن به گذشته باشکوهش بسیار می‌بالد.

از معبدی به معبدی دیگر، از تپه‌ای به تپه دیگر و سپس بر فراز آکروپولیس درنگ می‌کنم. دریا در زیر پا روان است و ساختمانهای سفیدرنگ در پیرامون امتداد دارند. ولی آتن عیوسی و اخشته بند نظرها می‌رسد، پس از قرن‌ها مبارزه هنوز تهمانده امیدی در چشمانش دیده می‌شود. شهری رویه توسعه، روبرو با مسایل توسعه و الگو پذیری غرب و آن نیز به علت وابستگی، یونان کشوری شاد و الاثرین و پست‌ترین تمدنها.

در یونان انقلاب‌های بسیاری روی داده‌است. طی چهار قرن حاکمیت امپراتوری عثمانی، چه بسیار صومعه‌ها که تبدیل به مکتخانه شده و چه بسیار مدارس زیرزمینی که ایجاد گردید. در این نهادها پسران درس مقاومت فرا گرفتند و نبردی حماسه‌ای پارتیزانها را برای مبارزه در جنگهای استقلال یونان علیه عثمانی تشکیل دادند. بالاخره هلبنیم به تنازع بقای خود ادامه داد و یونان در سال ۱۸۳۰ (همان سالی که ناپلئون در سنت هلن دارفانی را وداع گفت) به استقلال دست یافت. این مبارزات منشأ و مبدأ فرهنگ ناسیونالیستی یونان و الهام بخش شعر و ادب معاصر آن است. روحانیت ارتودوکسی، اسقف،

عید زاکانی (در گذشته هر حدود ۷۷۲ قمری در استوگس) از آستان
آب پارس نام او را لقبیده است. از سرزمین زاکان استوگس بود و
همروزگار حافظ ابرام زندگانی او را نباید بخش از تاریخ ایران
و دیگران تاریخ ایران دانست. همواره خود

ریشه‌ها و فلسفه

در اوج تپه‌های فیجی با صورتی دیگر از مسیحیت مینی بر سادگی
و زهد روبرو و با مجموعه‌ای از دعاها، قرائت و سرودهای گوناگون که
آن را راهی برای تجدید تماس خداوند با انسان می‌دانند آشنا شدم. ابتدا
یکی از خواهران تازک دنیا با چهره‌ای گشاده به استقبال آمد تا مرا به
داخل نمازخانه راهنمایی کند. لطافت و فرهنگش مرا مجذوب کرد. به
خود گفتم که از روح آستنی، مویه نوزاد، غم گرفتاری خانواده چه
راحت است. در مقابل ساختمان سپید دیر پشت به درختان جنگل
ایستاده بود. «آرتیس» یا الهه عفت بود که در جنگها چنان فارغ‌البال
ساده و طبیعی زندگی می‌کرد او «آدونیس» یا خداوندگار را می‌خواند.
ولی رخساره پریه‌رنگ و تن لاغر او گویای انضباط و قوت‌های خشک
حاکم بر فضا و مکان برای تطهیر روح و جسم و رهایی از قید مال،
شهوت و غرور بود بدون سردید علی‌رغم خوش‌آمدگویی‌های
سیارش، هر دو دگر این اندیشه بودیم که از کجا آمده‌ایم. بدون شک
گذشته من مسلمان با گذشته این راهبه یونانی که الیزابت خوانده می‌شد
بسیار فرق دارد. در این لحظه ذهنم چقدر بیدار و کنجکاو بود.

وظیفه تاریخی این کلیسا را در تحکیم مجدد بنای اخلاقی جامعه از
طریق ایمان پس از حمله بربرها به روم غربی دست کم نگیریم، پس با
امپراتوری ایمانی کنستانتین با کلیسای شرق چگونه کنار آیم؟ این
کلیسا شامل کلیساهایی می‌شود که همگی در دوره‌ای از تاریخ مربوط
به کلیسای سلطنتی بیزانتین در روزگار باستان به وجود آمدند؛ و یکی از
مهمترین آنها کلیسای یونانی است که به عصر حواریون برمی‌گردد.
ارتودوکس خود را حافظ سنت اصولی و حقیقی کلیسای باستان
می‌داند. در ارتودوکس ایمان مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه قلبی است.
در تفاوت بین غرب رومی و شرق بیزانتین در اندیشه‌ها، آیین تاریخ را
غرب نوشته و از همین روی دیدگاه تاریخ نسبت به کلیسا نیز از افق‌های
غرب سرچشمه می‌گیرد؛ دائماً درباره روم غربی و شرقی می‌شوریم.
چه فرقی است بین کلیسای روم و کلیسای ارتودوکس شرق با همان
کلیسای مادر که کلیسای کاتولیک از آن زاده شد؟ غرب همچنان از شرق
دور است. غربی که طی قرون اوج گرفت و تاریخ را به میل خود رقم
زد.

سرودها اغلب حاکی از غم است و کمتر نشانی از شادی و شور
دارد. روح‌های کسل آنان گویای ملال و یکنواختی زندگی است،
بخصوص چهره دختران. در حدود پانزده ساله که دوران نوجوانی را با
روژه و دعا می‌گذرانند. هرچه دعای تهلیل‌وار و خواهران راهبه بیشتر
تکرار می‌شد با جمله «خدایا بر ما رحمت فرست، خدایا بر ما رحمت
فرست» آشنا می‌شدم.

رهبایت ارتودوکس سنتی با همان کهنه تفویمی‌ها از نوجوانان
ریاضت‌کش تا اسقف‌های آن، که نواختن موسیقی در کلیسا و تراشیدن
ریش و موی سر را ممنوع می‌دانند و دائماً روزه می‌گیرند و دعا و ذکر از
ویژگی‌های مراسم آنهاست. در همین صومعه اقامت داشتند. ولی
راهبه‌ها در دبری در بلندای کوهی در فاصله چهار کیلومتری این
صومعه زندگی می‌کردند. در آن سو بالایی راه آن دیر را پیش گرفتیم. به
خود می‌گفتم در جهانی که ارزشها متلاشی می‌شوند، نقش صومعه
چیست؟ چگونه شتاب زندگی آن را از رده خارج نکرده است؟ مشقت
زندگی زاهدانی که در زیر آسمان صاف مظهر سخت‌ترین و میزوری‌ترین
شیوه زندگی صومعه‌ای را برگزیدند، آسایش خیال را از من سلب
می‌کرد. عشق رهبایت حتی بعضی از امپراتوران بیزانتین را گرفتار کرد.
آنان همه روزه در مراسم عشای ربانی شوکت می‌جستند، در خیلوردن
خوراک اسبک و از گناهان خود استغفار می‌کردند. آیا طی فرزان و شب
تاریخ مسیحیت، حیات صومعه در زمان بر خورده‌ها، نفاق و انشقاق
حافظ مؤمنان در مقابل مرتد، ملحد و رافضی نبوده است؟ در
سرزمینهای کمونیستی پراکنده بودن صومعه‌ها در اینجا و آنجا گواه
مناسی بر این فرضیه بود. به علاوه صومعه کلیسای شرق با بنیادهای
عمیق فلسفی خود بیشتر بر اساس رسالت آدمی هستی بر اتحاد با
الوهیت تکیه می‌کند؛ حال آنکه در غرب رهبانان را بیشتر به عنوان نماد
صدق و خیرات یا از جمله طرفداران عدالت اجتماعی و اصلاحات
سیاسی یا همان سوژه همیشگی برخی از گاریکاتورها یا فیلم‌های
کمدی می‌دانند.

در مدخل نمازخانه ایستاده بودم و همچنان آنان را می‌نگریستم.
آوی آنان که برخی اوقات زمزمه‌ای می‌شد در گوشم طنین می‌انداخت.
چو اهر الیزابت می‌خواستند که بیشتر بدانم. اما من دیگر نمی‌خواستم.
چرخ می‌چرخید و به آرامی برگشتم. آیا نگاه خیره او لشکر عظیم خشایار شاه
را می‌دید؟ آیا اسب سواران، ازابه سواران، فیل سواران، ناوگان و
تجهیزات او را می‌دید؟ آیا خشایار شاه را می‌دید که همانند ارباب انواع
بر تخت خداد در دانسته کوه آیکاتوس^۱ در ساحل آتیکه روبروی
سالامیس به تماشای جنگ ایستاده است؟ نه، شاید نگاهش همان نگاه
امپراتور کنستانتین از گامس پانزدهم پسر امانوئل دوم بود که در کنار هلنا
امپراتریس صبری خود، در واپسین روزهای قسطنطنیه در احاطه
اشباح بود و هشت امپراتور و هزار و صد سال امپراتوری بر فراز حصار
قسطنطنیه ایستاده و از بالای برج بلاچرینه به آن سوی دریای مرمره
خیره شده است. او سپاه عظیم سلطان محمد فاتح را می‌دید که سوار بر
گورده‌های از غبار طین چند قرن از افق‌های ترکمنستان سرزیر شده بود و
بسان جنگلی از آهن و فلز به جلو حرکت می‌کرد. 1-Greco Christian.
2- در زبان یونانی «کلمه» را لوگوس می‌خوانند. 3- Greco Roman. 4-Sityls 5-Aiga Leos